

بیکول نشان داده است که چگونه سارتر و دوبوآر کاملاً موجه می‌دیدند که آگوست سال ۱۹۳۹ را در ویلابی در جُوان لپین به بحث در این باره بپردازند که ازدست‌دادن دو پا بهتر است یا دو دست؛ درحالی‌که خطر واقعی جنگ پدیدار شده بود.

مروری بر کتاب «در کافه [اگزیستانسیالیستی]» نوشتن سارا بیکول!



نیویورک تایمز/ سارا بیکول شانزده‌ساله شده بود که با بخشی از هدیه تولدش نسخه‌ای از تهوع ژان پل سارتر را خرید. او عاشق کتابی شد که روی جلدش نوشته بود: «رمانی درباره بیگانگی شخصیت و راز هستی» و به سرعت دریافت که با فلسفه‌ای مواجه است که «اگزیستانسیالیسم» خوانده می‌شود. این فلسفه مفاهیمی چون هستی، اگزیستانس ۱ و آزادی را از نو تعریف می‌کرد. سارا باآنکه در ابتدای مسیر این شیوه از تفکر قرار داشت، روزی به پارکی در ردینگ انگلستان رفت و [در تبعیت از رمان تهوع] زمانی دراز به درخت پیش روی خود خیره ماند، به این امید که آن را عمیق‌تر درک کند.

سال ۱۹۷۹ بود و هنوز تا مراسم خاک‌سپاری باشکوه سارتر یک سال باقی مانده بود؛ اما فلسفه او در همان زمان نیز غریب و نامعمول می‌نمود. خانم بیکول پس از آشنایی اولیه، در مقام پژوهشگری جدی به آثار سارتر و دیگر متفکران اگزیستانسیالیست پرداخت و کوشش‌های خود را تا نگارش پایان‌نامه دکتری درباره مارتین هایدگر ادامه داد. هایدگر متفکری است که نوشته‌هایش درباره پدیدارشناسی به تولد اگزیستانسیالیسم انجامید و [باآنکه این عنوان را نمی‌پسندید]، به‌سختی می‌توانست از آن رهایی یابد.

زمانی که سارتر کتاب هستی و نیستی ۲ را به نگارش درآورد، هایدگر به او نوشت: «اثر شما تحت‌تأثیر درکی بلاواسطه از فلسفه من قرار دارد که پیش‌تر با آن مواجه نشده بودم.» اما به گفته پژوهشگر آمریکایی، هیوبرت دریفوس، در خفا درباره اثر سارتر گفته بود: «چگونه می‌توانم این اشغال را بخوانم؟»

به‌هرحال، زمان خانم بیکول دورانی غریب بود. ساختارگرایان، پساساختارگرایان، ساختارشکنان و پست‌مدرنیست‌ها در دهه هشتاد بر دانشگاه‌های اروپا تسلط کامل داشتند. در چنین فضای، ابهام و اندوه اگزیستانسیالیستی، باب روز نبود. به همین دلیل خانم بیکول ایده‌هایی را که زمانی دوست می‌داشت، کناری نهاد و اجازه داد دهه‌ها از پی هم سپری شوند. اما امروز که آثار اگزیستانسیالیستی به سطح کتاب‌هایی چون اگزیستانسیالیسم به زبان آدمیزاد ۳ رسیده است، سارا بیکول بار دیگر این ایده‌ها را بازگردانده است.

در کافه [اگزیستانسیالیستی] نگاهی تازه و بانشاط به ایده‌هایی است که زمانی کهنه و فرسوده قلمداد شده بودند و به محیطی می‌پردازد که این ایده‌ها در آن بالیده‌اند. رویکرد خانم بیکول فریبنده و خارق‌العاده است. او در کتاب چون نویسنده‌ای دانای کل ظاهر نمی‌شود که نقش منتقد، زندگی‌نامه‌نویس و راهنمای تور را بازی می‌کند؛ بلکه فردی است که بار دیگر به مطالعه دوباره آثار متفکران اگزیستانسیالیست دست می‌زند. خانم بیکول واکنش‌های خود را نیز بخشی از داستان می‌داند و برای ما روایت می‌کند.

زمانی که نویسنده برای نخستین بار آثار این فیلسوفان را مطالعه کرد، اندیشید که ذهن، محور اصلی تأملات آن‌ها است: «زندگی‌ها اهمیتی ندارند؛ امور حقیقی ایده‌ها هستند.» اما اینک در کنار تحقیقات خود به حکمت نیز مجهز است و می‌نویسد: «سی سال بعدتر، من به نتیجه‌ای متضاد با برداشت اولیه‌ام رسیده‌ام: ایده‌ها جذاب‌اند؛ اما افراد بسیار جذاب‌ترند.»

او با چنین برداشتی کوشیده است تاریخ فکری و زندگی‌نام [گروه بسیار وسیعی از نام‌های برجسته را به صورت درهم‌تنیده روایت کند که از میان آن‌ها می‌توان به سارتر، سیمون دو بوآر، آلبر کامو، ریچارد رایت، هایدگر، موریس مرلوپونتی، ادموند هوسرل، ژان ژنه و بسیاری دیگر اشاره کرد. اما در کنار این نام‌ها از ایریس موردادک و واسلاو هاول نیز نام می‌برد که تاحدودی ذیل این عنوان قرار می‌گیرند. البته به نورمن میلر نیز اشاره می‌کند. او کسی است که اصطلاح «اگرستانسیالیست» را به نحوی مضحک به کار برده و در رقابت انتخاباتی برای شهرداری نیویورک، اگرستانسیالیسم را «نوعی بداهه نوازی» نامیده است.

در کافا [اگرستانسیالیستی با بیان طرحی آغاز می‌شود که در آن، کافای خیالی محل رفت‌وآمد بزرگان اگرستانسیالیست است و خواننده می‌تواند گفته‌های آن‌ها را به صورت پنهانی بشنود. این راه‌حلی مناسب برای گفتن این نکته است که هیچ راهی برای گردآوردن این مجموع [عظیم نیست. آیا مباحث بر اساس ترتیب زمانی بیان شده‌اند؟ خیر. شرکت دو بوآر و سارتر در درس‌گفتار «متافیزیک چیست؟» هایدگر را لحظ [تولد اگرستانسیالیسم تلقی می‌کنند؛ اما در روایت‌های متنوع کتاب به صورت‌های مختلف بارها به این لحظه اشاره شده است. به همین شکل، زندگی‌نام [اغلب متفکران نیز در این کتاب با زندگی سارتر، هایدگر و گاه هردوی آن‌ها تداخل می‌یابد. البته داستان هر یک از آن‌ها به گفتر خاص خود نیاز دارد که خانم بیکول این نیاز را به نحو بسیار جذابی برآورده کرده است. تاریخچ [ایده‌هایی که به ظهور اگرستانسیالیسم انجامیدند نیز با دقت و ظرافت بسیار روایت شده است.

اما کدام فیلسوف جدی در تغییر نام و بازتعریف ملایم مفهوم اگرستانس ناکام ماند و کدام یک از آن‌ها زندگی خود را نیز با مبانی فکری خود هماهنگ کرد؟ از دید خانم بیکول، این پرسشی بسیار مهم است. او اجازه داده است تا سارتر و دو بوآر بر تارک کتاب قرار گیرند. این انتخاب نه به علت کاربزم و شهرت این دو شخصیت، بلکه به علت تحلیلی است که مطابق آن، ایده‌های این دو در مبتنی‌ساختن تعریف فرد بر تصمیماتی که می‌گیرد، با وضعیت امروز ارتباطی تازه یافته است. اگرستانسیالیست‌ها در اروپای پس از جنگ جهانی دوم سیطره یافتند. این تسلط از طریق تکیه بر امکان آزادی دشوار از طریق انتخاب کردن بود که منازعه‌ای ناتمام و اصیل است. این نحوه از تفکر در میان افرادی که خود را در برابر انتخاب‌ها درهم‌شکسته و اصالت زندگی را از دست رفته می‌دیدند، طرف‌داران بسیاری یافت.

البته نمی‌خواهم بگویم عشق به سارتر خانم بیکول را کور کرده است. او به این نکته نیز اشاره کرده است که اغلب نوشته‌های مفصل سارتر متأخر تحت تأثیر ترکیبی از اسپیرین و امفتامین مخلوط با الکل نوشته شده و به همین علت مقدم [او بر اثری از ژنه به هفتصد صفحه رسید؛ ژن [قدیس. بیکول نشان داده است که چگونه سارتر و دو بوآر کاملاً موجه می‌دیدند که آگوست سال ۱۹۳۹ را در ویلایی در خوان لپین به بحث در این باره پردازند که از دست دادن دو پا بهتر است یا دو دست؛ درحالی‌که خطر واقعی جنگ پدیدار شده بود. بیکول همه چیز را دربار [سارتر نقل کرده است به جز شیو [پایان دادن سریع او به یک دوستی؛ آنگونه که با کامو قطع ارتباط کرد. این کتاب آکنده از جزئیات است؛ مانند توصیف کامو به «روحی بی‌تکلف و شاد» و نمونه‌های تعجب‌آور از جمله جذابیت آشکار تقلید از داندل داک برای سارتر.

بیشترین حضور یک متفکر در کتاب بیکول از آن هایدگر است. هایدگر همچنین فردی است که داستانش بیش از همه شایسته [نفی و نفرین است. خانم بیکول زمان زیادی را صرف توصیف رقابت هایدگر با پدیدارشناس استاد و همکار خود، یعنی ادموند هوسرل کرده است. هایدگر در نهایت اندیشه‌های هوسرل را مهمل خواند و هوسرل نیز خواندن چندین بار [دست‌نوشته] هایدگر را با حاشیه‌های فراوانی چون «؟»، «!»، «!» و «!؟» به پایان رساند.

هایدگر پس از پیوستن به حزب نازی و اصلاح نوشته‌های خود در ارتباط با این رویکرد سیاسی، برای نخستین بار چرخش فکری را تجربه کرد. این چرخش‌ها پس از آن نیز بارها تکرار شد و او به سبب آن‌ها، هرگز احساس پاسخ‌گویی و مسئولیت‌پذیری نیافت. گرچه مفهوم باهم‌بودی ۴ یا بودن با دیگران یکی از مفاهیم کلیدی در اندیش [او است، به نوشتن [خانم بیکول «ظاهر» چیزی دربار [زندگی عادی و روزمره وجود داشته است که فیلسوف بزرگ هر روزگی آن را در نیافته است. «با این حال، او می‌تواند نمونه‌ای کامل و مستند از «عملکرد درست و مطلوب» هایدگر را نشان دهد که علی‌رغم یا شاید به سبب آن، هایدگر در میان متفکران مورد بررسی کتاب، مهم‌ترین و نیرومندترین فیلسوف است.

شاید بهترین توصیف از این کتاب را بتوان در عبارتی از خانم بیکول یافت که در آن می‌نویسد: «با خواندن دیدگاه سارتر دربار [آزادی، نظر دو بوآر دربار [مکانیسم بنیادین سرکوب، رویکرد کیرکگور در خصوص اضطراب، نگاه کامو به عصیان، تفسیر هایدگر از تکنولوژی و بحث مرلوپونتی دربار [علوم شناختی، گویی در حال خواندن آخرین اخبار هستیم.»

پی‌نوشت‌ها:

[۱] این واژه را در فارسی می‌توان به «وجود» برگرداند؛ اما وسعت کاربرد این اصطلاح به‌ویژه در آثار هایدگر و تمرکز ویژه [این اصطلاح به نحو [هستی، دازاین از آنگونه است که یافتن معادلی دقیق را دشوار و بلکه ناممکن می‌سازد. از این رو در آثار بسیاری از مترجمان و محققان وطنی، این اصلاح به صورت اگرستانس یا اگرستانس نگاشته می‌شود.

[۲] این عنوان یادآور اثر مشهور هایدگر یعنی هستی و زمان است.

[۳] با این عنوان تحریک‌کننده در سایت آمازون که «آیا تا کنون فکر کرده‌اید که معنای عبارت خدا مرده است چیست؟» [۴] Mitsein

منبع/ ترجمان

